

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شعر از لاهوتی
فرستنده: جاوید
۱۰ مارچ ۲۰۱۸

دوستان همسفر

مانده از روزگار های کهن
هر که نشنیده بشنود ز من
عقلِ خوابیده ز آن شود بیدار
سه مسافر شدند با هم یار
ماند پاهای شان تمام از کار
هر یک آن درد را دوا می جُست
فارس «انگور!» گفته می نالید
این چه می گفت آن نمی فهمید
دید آن هر سه را به ناله و آه
لیک آنها بدند سه ، او - یک
ظفر سه به یک بُود بیشک
شود البته فتح قسمت من
گفت : من می روم به آن ده دُور
یا عنب یا اوزوم یا انگور
تا رسد سومی به عیشِ عظیم
فارس انگور و تُرک اوزوم طلبید
خود از آن فتنه بر مراد رسید :
راهزن مالِ هر سه را زد و بُرد
ناگه از ره رسید مردی پاک
ز آن سه بیچاره روی و تن پر خاک

داستان « اوزوم ، عنب ، انگور »
سر گذشتی است دلکش و پُرشور
مست را این سخن کند هُشیار
در یکی راه گرم و خشک و دراز
و اندر آن راه پُر نشیب و فراز
پس نشستند دل - تپان ، تن - سُست
تُرک « اوزوم! » گفته اشک می افشانید
عرب ، اما ، « عنب عنب! » می خواند
رهزنی ناگهان رسید از راه
گر چه بودند خسته همسفران
گفت رهزن به خود که : در میدان
دوستان را اگر کنم دشمن
بین شان کرد روشن آتش تیز
چیزی آرم مگر ، یک چیز:
باید این جا دو تن شود تسلیم
زد عرب داد که ، بیار عنب!
دزد آورد شان به جنگ و غضب
آن سه تن غرقِ شورش و زد و خورد
دوستان دشمنانه گرم جدال
دید آن حال را و کرد سؤال

فارس «انگور!» و تُرک «اوزوم!» زد داد
مرد خندید و گفت : «فهمیدم
میوه تاک را ز بار آندم
داد زد تُرک «اوزوم!...» با دل شاد
گشت معلوم این که بهردوا
کرده رهزن به نفع خود برپا
زان به عالم شدند شکر گذار
مللِ خانواده شورا
مانده از یکدگر به فتنه جدا
داروی بی حقوقی و سختی
گوش بر حکمرانِ رهزن خود
تُرکمان بدگمان به نُوزیک شد
تُرک می گفت : ارمنی مغلوب
بخت بخش بشر لنین کبیر
همگی را به نُورِ روس دلیر
گرچه ماندند مختلف سخنان
این ملل دفع کرده سختی را
میوه خوب نیکبختی را
دیگر آنها ره خطا نروند، -
این که برضد لشکر فاشیست
پهلوانی کنند ، بیجا نیست
بخت با هم به دست آوردند

و آن عرب کرد «عنب عنب!» فریاد
من کنم درد هر سه را درمان»
بدر آورد مردِ معنی دان
فارس «انگور!» عرب «عنب!» زد داد
همه را بوده یک خیال به سر
جنگ در بین دوستان سفر
که از آن خواب کرد شان بیدار
قرنها زار و بینوا بودند
همه جویای یک دوا بودند، -
همه می خواستند خوشبختی
کرده ، این قوم خصم آن یک بود
او به تاجیک خصم و وی - به یهود
گر شود می شود حیاتم خوب
راستی را به این ملل فهماند
از پی دفع دشمنان جمع اند
در عمل گشته اند یکدل و جان
پی به معنای زندگی بردند
از درختِ یگانگی خوردند
هرگز از یکدیگر جدا نشوند
خلفهای «سُوتی*» چون یک تن
بختشان داده این بزرگ وطن
با هم از وی کنند دفع گزند

سال : ۱۹۴۳

* سُوت کوتاه شده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی